



گفتگوی خودمانی

با استاد

شهریاری

یاسی پور: بسم الله الرحمن الرحيم. اولین مسأله‌ای که باید به آن اشاره کنم عنوان یکی از کتاب‌های دکتر زرین کوب است: «نه شرقی، نه غربی، انسانی» و ما می‌خواستیم از این جا شروع کنیم که آیا واقعاً همین طور است؟ یعنی، جنبه انسانی بودن مسلط به شرقی و غربی بودن است یا نه؟

در ادبیات ما بیتی داریم که می‌گوید:

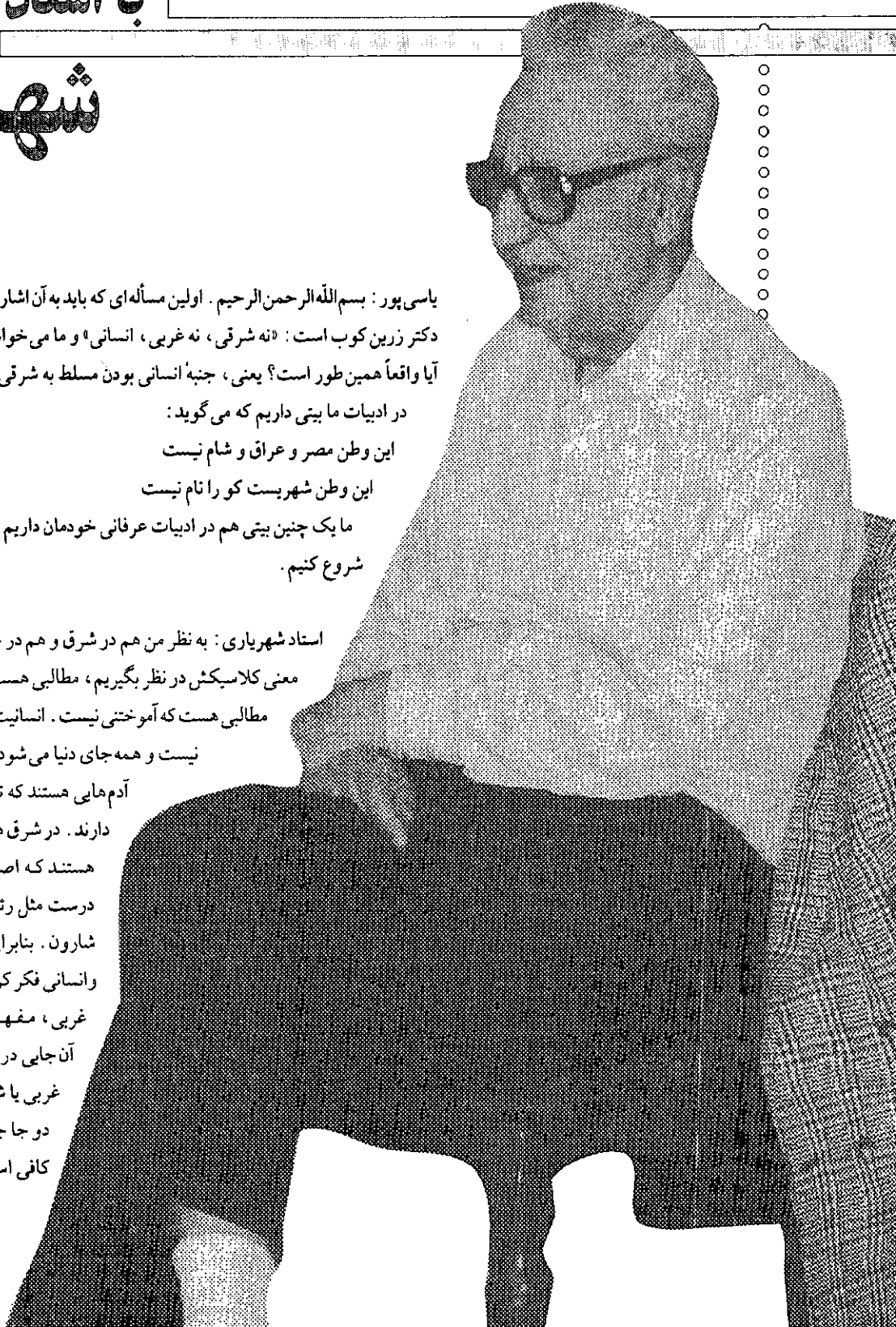
این وطن مصر و عراق و شام نیست

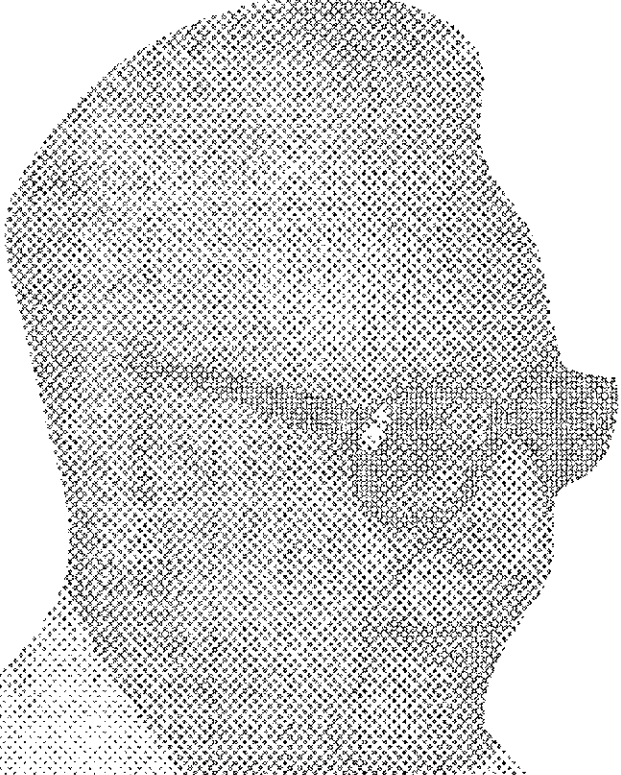
این وطن شهرست کورا نام نیست

ما یک چنین بیتی هم در ادبیات عرفانی خودمان داریم. اگر اجازه بفرمایید از این جا شروع کنیم.

استاد شهریاری: به نظر من هم در شرق و هم در غرب، اگر شرق و غرب را به معنی کلاسیکش در نظر بگیریم، مطالبی هست آموختنی و باید یاد بگیریم و مطالبی هست که آموختنی نیست. انسانیت هم فقط به مملکت ما مربوط نیست و همه جای دنیا می‌شود، انسان بود. مثلاً در آمریکا

آدم‌هایی هستند که تمام خصلت‌های انسانی را دارند. در شرق هم همین طور است؛ آدم‌هایی هستند که اصلاً خصلت انسانی ندارند؛ درست مثل رئیس جمهور فعلی آمریکا و یا شارون. بنابراین به نظر من خود انسان بودن و انسانی فکر کردن کافی است. نه شرقی، نه غربی، مفهومی ندارد. این مطلب تا آن جایی درست است که ما جنبه‌های بد غربی یا شرقی را نگیریم، و الا در هر دو جا جنبه‌های مثبت هست. فقط کافی است که بگوییم انسانیت داشته





باشیم و انسانی فکر کنیم.

یاسی پور: به عبارت دیگر، مسأله وطن در انسانیت تبلور پیدا می‌کند. آن هم به جای خود قابل قبول است.

استاد شهر یاری: من معتقدم که هر کسی فقط در وطن خودش می‌تواند رشد و نمو کند، نه در جای دیگر. شما اگر بیست یا سی سال هم آن جا باشید، بالاخره خارجی هستید. به شما به نظر خارجی نگاه می‌کنند و تا شما بخواید خودتان را با فرهنگ آن جا تطبیق دهید، عملاً از دست رفته‌اید. در حالی که چنانچه در کشور خودتان اگر سختی‌هایی هم داشته باشد، تحمل بکنید، رشد و نمو خواهید داشت.

یاسی پور: به عبارت دیگر، همان طور که قبلاً هم اشاره کردید، انسانیت نه در شرقی و نه در غرب تبلور پیدا می‌کند، بلکه در وطن تبلور پیدا می‌کند.

استاد شهر یاری: برای هر کس،

یاسی پور: خوب، سؤال بعدی که باز هم قدری شخصی است و جنبه اجتماعی دارد،

مربوط است به ظاهر استاد شهر یاری. بنده حدود چهل سال است که با استاد آشنا هستم. و سال ۴۲ شاگرد ایشان بوده‌ام. در همان مدرسه خوارزمی. طرز لباس پوشیدن استاد خیلی عادی بود. من هیچ وقت ندیدم که استاد شهر یاری لباس فاخر بپوشند. لباس ایشان تمیز و مرتب بود، ولی فاخر نبود.

از نرم و خشن هر آنچه پوشی باید که به پاکی اش بکوشی

یاد یک داستان افتادم از جلال آل احمد. آل احمد در یکی از نوشته‌هایش می‌گوید، رفته بودم مشهد. جلوی صحن کتتم را روی دو شم انداخته بودم، داشتم می‌رفتم. یک نفر که از ده آمده بود و آن جا قدم می‌زد، به من گفت: عمو این کت را چند می‌فروشی؟ می‌گویم من به او گفتم: عمو این فروشی نیست.

بعد این صحبت را دکتر شریعتی مورد تحلیل قرار داده و می‌گوید، تازه بهتر آن بود که بگوید، این قدر می‌فروشم و بفروشد. یعنی تا این حد داخل اجتماع و جمعیت باشی. بنده در این مدت هر موقع استاد شهر یاری را دیده‌ام، ظاهر ایشان عین همان

ظاهری بود که چهل سال پیش دیده بودم که هیچ، بلکه همان طور که آل احمد می‌گوید، تیپ ایشان طوری بود که خیلی راحت می‌توانستند، با افراد معمولی جامعه نشست و برخاست کنند. چرا شما ظاهر تان را هیچ تغییری نداده‌اند؟ از گذشته‌های تان همچنان ساده بودید.

می‌دانید که زمانی استاد معاونت وزارت را داشتند، در دبیرستان‌های معروف، مثل خوارزمی و میرجان، از نظر مقام اجتماعی، دارای بالاترین مقام‌ها بودند، ولی هیچ وقت این حالت نبود که لباسشان یا حتی وسیله نقلیه‌شان تغییر کند. من بارها دیده‌ام که با وجود این که ایشان از لحاظ وضعیت اجتماعی در بالاترین مقام بوده‌اند، ولی پیکان داشتند. این را شما دیده‌ایم. می‌خواهم بپرسم این چه انگیزه‌ای بود که باعث شد، شخصیت و ظاهر شما هیچ تغییر نکند.

استاد شهر یاری: حقیقت این است که من هیچ تصمیمی در این مورد نگرفتم. بلکه این طور بار آمده‌ام و این طور عجل کرده‌ام معتقد هستم، و همیشه معتقد بودم که آدم

نباید خودش را از مردم دور کند و باید با مردم باشد. وقتی که با مردم بودن هست، دیگر آدم خودش را نمی گیرد، دیگر آدم هوس ماشین درجه یک، و خیلی چیزهای دیگر را نمی کند. به قول یکی از مدرسین سابق علوم پاریس که می گوید، ریاضی یک وظیفه اساسی دارد، و وظیفه ای که امروز خیلی کم به آن توجه می کنند، و خیلی کم به آن ارادت دارند، ساختن انسان است؛ انسانی که به درک و فهم مردم بیش از داشتن یک تلویزیون اهمیت می دهد.

من همیشه در تمام زندگی ام این طور بودم. نه این طور تصمیم گرفته باشم، ولی این طور بودم و در رابطه با کار هم هیچ وقت فکر نکردم که این کار مثلاً در شأن من هست، آن کار در شأن من نیست. هر کاری که درست تشخیص دادم، آن را انجام دادم. مثلاً برای ترجمه یا تألیف مقاله یا کتاب، بارها به من گفتند که در شأن تو نیست که در فلان مجله کار کنی یا فلان مقاله را بنویسی. من گفتم: چرا؟ مگر آن مقاله بد است؟ مقاله ای که نوشتم برای مردم نوشتم. اگر برای مردمی بوده که در سطح پائین تری بودند، سعی کرده ام به زبان ساده تر بنویسم. اگر مطلب ریاضی بوده، برای ریاضیدان ها نوشته ام. هیچ وقت هم فکر نکردم که این کار در شأن من هست یا نیست. و به همین ترتیب در مورد لباس پوشیدن بود. لباس هر چه که داشته ام، پوشیده ام.

یاسی پور: من یاد داستانی افتادم که از انیشتین تعریف می کنند. او با پادشاه بلژیک آشنا بود و گاهی اوقات پادشاه و ملکه بلژیک از او دعوت می کردند. یک بار که انیشتین رفته بود پیش پادشاه، جوراب هایش را

یادش رفته بود پوشد. پای برهنه در کفش کرده بود و بعد وقتی برگشت به همسرش گفت: مهم ترین کشف من این بود که می شود بدون جوراب هم مسافرت کرد. استاد شهریاری: یک داستان دیگر هم درباره انیشتین خوانده ام. وقتی که آلمان بود، همان پالتویی را می پوشید که از دوره جوانی داشت. به او رسیدند گفتند: که تو دیگر مشهور شدی، تو دیگر آدم مهمی هستی. آخر لباس؟! گفت: این جا همه من را می شناسند، نگران نباشید.

بعد از سال ها که رفت آمریکا، در خیابان همان آدم او را دید که همان پالتو را پوشیده است، گفت: حالا این جا دیگر آمریکا است که آمدی، این را دیگر چه می گویی؟ گفت: این جا هیچ کس من را نمی شناسد.

یاسی پور: مطلب بعد که بنده این جا نوشته ام، غیر از ریاضی که خیلی درباره آن صحبت شده، جنبه ادبی است. یعنی، شما یک سری کارهای ادبی هم انجام داده اید، مثل «جنبش مزدک و مزدکیان» که ظاهراً خود شما در مصاحبه تان فرمودید هیچ نسخه ای از آن ندارید. یا کتاب هایی مثل «شرح حال یان کوب» که چاپ شده است. راجع به این جنبه کم تر صحبت شده. همه ما مشتاق هستیم در این باره نیز صحبت شود و اهمیت این جنبه هم در کنار ریاضی مطرح شود. یعنی به عنوان یک محقق و یک مؤلف و یک مترجم و یک استاد ریاضیات، شما با چه انگیزه هایی به ادبیات پرداخته اید؟ استاد شهریاری: حقیقت این است، من در عین حال که در دوره دبیرستان ریاضی می خواندم، به ادبیات و به خصوص، به

فلسفه عقیده و اعتقاد داشتم. اولاً برای ما یک کلاس مخصوص گذاشتند، چون من تا کلاس پنجم خوانده بودم و یک سال دیگر هم باید می خواندم.

آن جا در دانشکده علوم یک جایی درست کردند به اسم کلاس مخصوص. من اول رفته رشته ادبی، به امید این که بعداً فلسفه را ادامه دهم. ولی از سید و پنجاه دانشجویی که از شهرستان های مختلف آمده بودیم، سید و چهل نفر آمده بودند رشته ادبی.

من تقریباً یک ماه سر کلاس رفتم. استاد های بسیار خوبی داشتیم. یکی از استادها دکتر معین بود، یکی دیگر استاد هوشیار بود، و من می دیدم که نمی توانم استفاده کنم. همیشه سعی می کردم که زود بروم سر کلاس که ردیف های جلو بنشینم و بتوانم گوش کنم، باز هم نمی شد. وقتی می رفتم، می دیدم یک عده ای زودتر آمده اند و باز می رفتم آخر کلاس.

بالاخره تصمیم گرفتم، در رشته ای درس بخوانم که از آن استفاده نکنم و آن وقت اگر ادبیات و یا فلسفه را دوست دارم، خودم مطالعه کنم. این تصمیم باعث شد که به سوی، به اصطلاح آن روز، طبیعی، یعنی تجربی هم نروم. البته آن ها هم عده شان کم بود. چهارده نفر در رشته تجربی، یا به اصطلاح آن روز، طبیعی بودند و شش نفر در رشته ریاضی که من رفتم رشته ریاضی و شصت هفت نفر. یکی از ما هم وسط راه رفت و شش نفر تا آخر کار ماندیم.

اصولاً ریاضی، زمانی که ما تحصیل می کردیم، خیلی کم داوطلب داشت. مثلاً دانشکده علوم، تمام تابستان سال ۱۳۲۴ تبلیغ می کرد که ما ۶۰ دانشجوی ریاضی

می‌پذیریم. یک دانشگاه در تهران بود، دانشگاه تهران که یک دانشکده علوم داشت و دانشکده علوم هم یک رشته ریاضی داشت؛ یعنی، تنها رشته ریاضی در تمام ایران که ۶۰ نفر می‌پذیرفت. آخر کار که رفتیم سر کلاس، سیزده نفر اسم نوشته بودند که خوشبختانه از این سیزده نفر سه نفرشان دختر خانم بودند. برای اولین بار خانم‌ها به این رشته آمده بودند. یعنی، ریاضی خیلی کم‌اهمیت بود. اصولاً هیچ رشته‌ای از دانشگاه در آن زمان کنکور نداشت، جز دانشکده حقوق، چون آزاد بود و سر کلاس حاضر غایب نمی‌کردند. من رفتم رشته ریاضی، اما هیچ وقت علاقه خودم را به ادبیات و فلسفه از دست ندادم. دو کتابی که شما نام بردید، کمابیش مربوط به تاریخ است، یعنی جزو ادبیات است. اما علاوه بر این‌ها، من مثلاً شرح زندگی گالوارا ترجمه کرده‌ام که یک کتاب کاملاً ادبی است؛ اصلاً یک داستان است. یا «من ریاضیدانم» را ترجمه کرده‌ام که نوبرت وینر نوشته و شرح زندگی خودش است، و علاوه بر آن یک کتاب صرفاً ادبی است. «باد و باران» یا «یک روز زندگی پسرک قبطی». کتاب «یک روز زندگی پسرک قبطی» جنبه‌هایی از تاریخ واقعی و واقعیت‌ها را در سه هزار و سیصد سال پیش در مصر، ریاضی در چه حد بوده یا نجوم در چه حد بوده، و در این باره به تفصیل صحبت شده است. ولی کتاب «باد و باران» زاخاریا استانکو یک رمان سه جلدی است. دو جلد آن چاپ شده و یک جلدش همچنان باقی مانده و چاپ نشده است. من هنوز هم علاقه خودم را نه به ادبیات و نه به فلسفه، هیچ کدام، از دست نداده‌ام، منتها ریاضی دم‌دست‌تر است و بنابرین بیش‌تر به ریاضی

پرداختم. با این حال ادبیات و فلسفه را همیشه دوست داشته‌ام و هنوز هم دوست دارم.

یاسی پور: بله، درباره این جنبه ادبی بنده یک بیت از حافظ به یاد آمد که می‌فرماید:

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق

هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

این شعر معروفی است. البته من دیدم

که شما به عشقی که حافظ مطرح کرده، در بعضی از مقالاتتان اشاره کرده‌اید.

عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف

چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

استاد شهریاری: این شعری بود که در اولین

شماره آشتی با ریاضیات چاپ شد.

یاسی پور: بله، این «مکتب حقایق» و

«ادیب عشق» با آن جنبه ادبی کار شما

ارتباطی دارد یا نه؟

استاد شهریاری شاید داشته باشد، شاید

نداشته باشد. باید دیگران قضاوت بکنند،

من نمی‌توانم در این باره قضاوت کنم. من

فقط می‌توانم بگویم که ادبیات و فلسفه را

دوست داشتم و دوست دارم؛ همین.

یاسی پور: بله. سؤال دیگر سخنی است

از دکتر گویا که اشاره کردند به یکی از

کتاب‌های شما به نام «خلاصیت

ریاضی». خود شما گفتید، استقبال

دانش‌آموزان از این کتاب خیلی زیاد بوده

است. ایشان گفتند که اگر استاد شهریاری

تنها فقط همین یک کتاب را نوشته بودند،

کافی بود که مقام بسیار بالا و والایی در

ریاضیات ایران داشته باشند؛ حالا غیر از

آن دو است و چند جلد کتاب دیگری که

باید پهلوی این کتاب بگذارند. این جا

مولوی به این خلاصیت اشاره می‌کند و می‌گوید:

خلق ما بر صورت خود کرد حق

چون خداوند خلاق است، ما هم خلاق

هستیم. اصلاً می‌گوید خلق ما بر صورت

خداوند است.

وصف او بر وصف ما دارد سبق

یعنی ما توصیفات خودمان و

صفت‌های خودمان را از او گرفته‌ایم. او

جلوست و ما پشت سر او حرکت می‌کنیم.

بنابرین دستور هم این است که ما متخلق به

اخلاق خداوندی بشویم و اخلاق خداوندی

خلاصیت است. این قاعده‌ای است که در

عرفان ما آمده. آیا این نکته در خلاصیت

ریاضی هم صادق است؟

استاد شهریاری: این که در خلاصیت ریاضی

صادق است. منتها نسخه روسی کتاب

«خلاصیت ریاضی» دستم بود. کتاب از

انگلیسی به روسی ترجمه شده بود. کتاب

را خواندم تقریباً تا آخرش. یعنی خیلی پیش

از نصفش، خوشم آمد. من هر کتابی را که

ترجمه می‌کنم، اول باید بخوانم. اگر دیدم

می‌پسندم و خوب است، آن وقت آن را

ترجمه می‌کنم. یک جایی دارم، کتاب‌هایی

را که خوانده‌ام و نپسندیده‌ام آن‌جا

می‌گذارم. من این کتاب را ترجمه کردم و

به پیشنهاد انتشارات فاطمی برای چاپ به

آنها دادم، اما تاکنون خبری نشده است.

کتاب «خلاصیت ریاضی» هر چه قدر که

فروش خوب باشد، مگر چه قدر فروش

می‌کند؟ اولاً این کتاب را ریاضیدان باید

بخواند. کسی که به ریاضیات علاقه مند

است. ثانیاً از بین علاقه‌مندان به ریاضی هم

درصد کمی کتاب را می‌گیرند. فرق دارد با

کتابی که انتشارات فاطمی چاپ می‌کند و

در سال، مثلاً سه هزار تا چهار هزار نسخه فروش می‌رود. احتمالاً به این دلیل است که چاپ نمی‌کند. ما هم کارش نداریم.

از نظر چاپ کتاب، من خیلی گرفتاری دارم. مثلاً بیش از چهل کتاب من در امیرکبیر مانده است. قبلاً جعفری هروقت که من می‌رفتم، کتاب را با دستش وزن می‌کرد، بعد به من می‌داد و می‌گفت: خودت ببر چاپخانه پیدا کن، بده چاپ کنند.

آدم خیلی شریفی بود. حدود چهل کتاب از کتاب‌های من را امیرکبیر چاپ کرده است. یک چیزی هم دستی می‌نوشت که این کتاب مال ما باشد. حالا افتاده دست ناشر دیگری. الان امیرکبیر کتاب‌های من را نه چاپ می‌کند، نه آزاد. بسیاری از کتاب‌های من پیش آن‌هاست؛ مثل «اندیشه ریاضی»، «در پی فیثاغورس»، «دوره اختصاصی جبر»، «دوره اختصاصی مثلثات»، که مورد استفاده بچه‌ها هستند و «سرگرمی‌های جبر». این کتاب‌ها را نه چاپ می‌کند، نه آزادی می‌کند که به دیگران بدهم، هر کس را هم که فرستاده‌ام و گفته‌ام و نوشته داده‌ام که برو این کتاب‌ها را به هر قیمت که می‌دهد، آزاد کن و تو چاپ کن، رفته آن‌جا به قدری آن‌جا او را سردوانده‌اند و این طرف و آن طرف فرستاده‌اند که رها کرده است و آمده. آن کتاب‌هایی هم که به ندرت چاپ می‌کنند، اصلاً خبر نمی‌دهند. دوستان به من خبر می‌دهند: آقا فلان کتابت چاپ شده. من تلفن می‌کنم.

در مورد یک کتاب شاید بیش از بیست بار زنگ زده‌ام که آقا مدت‌هاست چاپ کرده‌اید، چرا حق‌التألیفش را نمی‌فرستید؟ همیشه می‌گویند: چشم. ولی تا حالا هیچ خبری نشده.

یاسی‌پور: مختصری هم راجع به این دو کتابی که نوشته پرلمان است و شما هم به یکی از آن‌ها اشاره کردید، یکی «سرگرمی‌های جبر» و یکی دیگر «سرگرمی‌های هندسه»...

استاد شهریاری: سه تا کتاب است. یکی دیگرش هم «سرگرمی‌های ریاضی» است.

یاسی‌پور: به خصوص این دو کتاب که در واقع جبر و هندسه عملی هستند، مطالب بسیار جالبی را در عمل مطرح می‌کنند که اصلاً دید افراد را نسبت به ریاضی تغییر می‌دهد. اگر ممکن است، راجع به این دو کتاب هم صحبت بفرمایید.

استاد شهریاری: «سرگرمی‌های جبر» اول چهار عمل اصلی را با زبان بسیار شیرین و مثال‌های جالب مطرح کرده است. لگاریتم را هم شرح داده تا به اصطلاح، عمل پنجم را هم توضیح داده است. خود کتاب به قدری جالب است که وقتی که من فقط ده-دوازده صفحه از اصل کتاب را خوانده بودم، دیدم اگر فقط همین ده-دوازده صفحه از این کتاب هم چاپ شود، جالب است. اما «سرگرمی‌های هندسه» از آن‌ها هم جالب‌تر است. یعنی در «سرگرمی‌های

هندسه» شما یک فرمول یا یک رابطه هم نمی‌بینید، ولی با زبانی شیرین همه مسائل هندسه را مطرح کرده است. با زبانی شیرین. باید این را هم بگویم که نویسنده این کتاب‌ها هنری پرلمان در جنگ جهانی دوم در لنینگراد پشت اردوهای کار از گرسنگی افتاد و مرد. ولی کتاب‌هایش کتاب‌های بسیار جالبی هستند.

کتاب «سرگرمی‌های هندسه» دست امیرکبیر نیست، نزد انتشارات خوارزمی است و هر ششم ماه یک‌دفعه خودش زنگ می‌زند، من اصلاً رها کرده‌ام. زنگ می‌زند که آقای شهریاری دارم کتاب‌هایتان را چاپ می‌کنم. چهار پنج کتابتان در چاپخانه است؛ از جمله «سرگرمی‌های هندسه». می‌گویم: دست‌ان درد نکنند، قطع می‌شود می‌رود تا شش ماه دیگر، پادش می‌رود که قبلاً تلفن کرده، دوباره تلفن می‌کند. این الان چند سال است ادامه دارد و هنوز «سرگرمی‌های هندسه» مانده است. من اهل این‌ها که بروم شکایت کنم، نیستم. برای این‌ها که راهی پیدا کنم برای نجات این کتاب‌ها، حاضرم وکالت بدهم، اما به شرطی که به من کاری نداشته باشند، و خودشان بروند دنبالش. چهل کتاب در امیرکبیر است. در حدود بیست کتاب هم در خوارزمی است. ترجیح می‌دهم که بنشینم کتاب جدیدی ترجمه کنم یا بنویسم، ولی سراغ آن‌ها نروم.

یاسی‌پور: دکتر بهزاد، در مجلس

بزرگداشت شما مطرح کرده‌اند که استاد شهریاری در عمومی کردن ریاضیات یکی از بزرگ‌ترین نقش‌ها را داشته است. در خارج معمولاً این کار را می‌کنند. مثلاً سرژ لانگ معروف که فردی جبری است، البته به معنی جبردان، نه جبری در مقابل اختیار، چند سخنرانی در عمومی کردن ریاضیات دارد. او در موزه هنرهای پاریس، روزهای یکشنبه، برای آدم‌هایی که آمده‌اند تفریح و تماشا کنند، سخنرانی ریاضی می‌کرد. یعنی در خارج هم دنبال این هستند که صورتی از این ماجرا را داشته باشند. مثلاً، ژرژ گاموف یکی از آن کسانی بود که در عمومی کردن ریاضیات در آمریکا خیلی نقش داشت. «۱، ۲، ۳، بینهایت» او بسیار معروف است.

یاسی پور: کتاب «پیدایش و مرگ خورشید» او نیز جنبه فیزیکی دارد. به هر حال، استاد بهزاد بر این نکته تأکید داشت که نقش شما در عمومی کردن ریاضیات، نقش خیلی والایی است. شما این کار را تا چه حد لازم می‌دانید؟ استاد شهریاری: باز مثل موارد دیگر، من هیچ تصمیمی در این زمینه نداشتم. کتابی دستم آمد. بعد از این که آن را خواندم، دیدم جالب است، ترجمه کردم. شاید همین کتاب‌ها در دست افراد، عمومی کردن ریاضی را بیش تر ملموس کرده است. و الاً من کتاب‌هایی دارم که فقط به ریاضیات فرمولی و خشک پرداخته است. ولی این سخن درست است، بیش تر کتاب‌های من جنبه عام و عمومی دارد و به درد همه می‌خورند.

یاسی پور: بله، شما در مجله «آشتی با ریاضیات» به این مسأله اشاره کرده‌اید. در آن شماره‌های اولیه فرموده‌اید که ما می‌خواستیم با این مجله «آشتی با ریاضیات»، پدرها و مادرها و افرادی را که از ریاضیات دور شده‌اند و به یک معنی با ریاضیات قهر کرده‌اند، دوباره آشتی بدهیم. بنابراین آن مجله را، بخصوص برای این کار، مطرح کرده بودید. استاد شهریاری: تا حدی هم موفق شدم. هفتاد شماره «آشتی و آشنایی با ریاضیات» را منتشر کردم و سرانجام مسائل مالی، من را متوقف کرد و دیگر آن را منتشر نکردم. یک دوره از آن مجله را دارم. هنوز هر وقت خودم به آن مراجعه می‌کنم، بعضی از مطالبش برای خود من هم جالب است که آن موقع گیر آورده‌ام و چاپ کرده‌ام. کمی دشوار است، دو ماه یک بار مجله‌ای را منتشر کردن و تا هفتاد شماره هم ادامه دادن که الحمدلله تمام شد.

یاسی پور: بله، این جا در همان بحث و گفت‌وگوها، دکتر رجبعلی پور، ظاهراً در دانشگاه کرمان در بزرگداشت شما، این مطلب را از قول گویمان گفت که نخستین وظیفه یک ریاضیدان، ساختن و تحویل دادن چیزی است که شاید امروز کم‌تر کسی طالب آن باشد؛ یعنی انسان. این حرف خیلی شبیه حرف عرفای ماست. مثلاً مولوی می‌گوید:

خویشتن شناخت مسکین آدمی
از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی آرزان فروخت
بود اطلس خویش را بر دلق بدوخت
یعنی انسان از آن مرحله انسانیت دور افتاد و افتاد این طرف مسیر. آیا این تنها

وظیفه ریاضیات است، یا یکی از مهم‌ترین وظایف آن؟

استاد شهریاری: به نظر من یکی از مهم‌ترین وظایفش است. ظاهراً وظیفه یک معلم ریاضی که ریاضیات را یاد می‌دهد، همین است. منتها متأسفانه در مملکت ما اصلش به کلی از بین رفته. ریاضیات باید با کاربرد ریاضی و تاریخ ریاضیات و بخصوص، با فلسفه ریاضی همراه باشد. با این تست و کنکوری که وجود دارد، این سه موضوع به کلی کنار رفته‌اند. در تست نمی‌شود تاریخ را مطرح کرد و من خاطرم می‌آید که یک بار المپادی‌های ریاضی که به ایران برمی‌گشتند، یک دختر خانم بین آن‌ها بود که اتفاقاً مدال طلا گرفته بود. مصاحبه‌گر تلویزیون رفت جلو و از او پرسید: خانم شما جمشید کاشانی را می‌شناسید؟ او گفت: «نه». گفت: «کسی بوده که عددپی را اختراع کرد».

هر دو طرف موضوع ناراحت‌کننده است. از یک طرف، این دخترخانم که در المپاد ریاضیات مدال طلا گرفته، اصلاً جمشید کاشانی را نمی‌شناسد، و از طرف دیگر، این مصاحبه‌کننده جمشید کاشانی را از این جا می‌شناخت که «عددپی را اختراع کرد». عددپی قابل اختراع نیست. در طبیعت وجود دارد و در طبیعت به کار رفته است. حداکثر باید آن را کشف کرد.

حتی هزاران سال قبل از میلاد در تورات، عددپی مطرح شده است. به این ترتیب که در غزل‌های سلیمان، دوره یک ظرف را می‌دهد و می‌گوید ظرفی بساز که دوره‌اش این قدر باشد. قطرش را هم می‌دهد که وقتی بر هم تقسیم می‌کنید، عدد ۳ را حاصل می‌کنید. عددپی را ۳ می‌شناختند. همان موقع در مصر آن را



دوره ای زندگی می کرد که بیش تر احتیاج به این داشتند ریاضیات عملی را استفاده کنند. در اساس او منجم و اخترشناس بود. از همان جا هم به سینوس یک درجه احتیاج پیدا کرد و آن را به دست آورد.

این مسأله واقعاً جالب را که مربوط به کاشانی است، نه کسی می داند، نه کسی از او اسم می برد. هم در «رساله محیطه» ی او و هم در

«مفتاح الحساب» هست، متنها کسی که می خواهد آن را بخواند، باید اهل نظر باشد.

من این جا یک نکته دیگر را بگویم: ما همیشه به دانش آموزانمان توصیه می کنیم که آقا دنبال تحقیق بروید. چرا تحقیق نمی کنید؟ چه طور تحقیق کند، وقتی که مدارک در اختیارشان نیست. این رساله های کاشانی را من الان می توانم خدمتان بیاورم. به روسی ترجمه شده، انگلیسی آن هست، فرانسه اش هست، آلمانی آن هست، این چهار زبان را من دیده ام و دارم. اصلش هم عربی است. هنوز به فارسی ترجمه نشده. درحالی که باید به فارسی، آن هم دو نوع، ترجمه شود: یکی دقیقاً از روی آن با همان اصطلاح ها تا هر کس که مطالعه می کند، بداند کاشانی چه کسی بوده است، و یکی هم به زبان امروزی که برای دانش آموزان قابل استفاده باشد. کتاب های ریاضی را هم که از عربی به فارسی ترجمه شده اند جز موردی که مصاحب ترجمه کرده، یعنی «جبر خیام»، کسانی ترجمه کرده اند که عربی می دانستند، ولی ریاضی نمی دانستند و در نتیجه کار غلط درآمده است.

ادامه دارد

سینوس یک درجه، یک عبارت درجه سومی می شود. بنابراین او ناچار بوده، معادله $ax^2 + bx = 3$ را حل کند تا بتواند سینوس یک درجه را به دست بیاورد. او این معادله را حل کرد. با هر دقتی که شما بخواهید، با روش کاشانی می شود، هر معادله ای را حل کرد؛ چون ما می دانیم هر معادله درجه سوم را می شود درجه دومش را حذف کرد و آن بقیه اش را هم کاشانی حل کرده است.

کاردان یک قرن بعد از کاشانی معادله درجه سوم را حل کرده. معادله درجه سوم را به نام کاردان می شناسیم. کاردان کارش درست بود، چون ثابت کرد که ریشه های هر معادله درجه سوم به کمک رادیکال ها قابل بیان است و این کار درستی بود. البته اگر این روش مال کاردان باشد؛ چون بعضی ها معتقدند که مال تار تاگیلیا، همشهری کاردان است. به هر صورت، روش او این فایده را دارد که نشان می دهد، ریشه های معادله درجه سوم با رادیکال ها قابل بیان است. ولی راه حل کاشانی عملی است. می توانیم از آن استفاده کنیم. متنها نه در دبیرستان ها و نه در دانشگاه ها، اسمی از کاشانی نیست. یادمان باشد، کاشانی در

۳/۱۶ می شناختند. کاشانی برای اولین بار عددی را تا هفده رقم اعشار حساب کرد و کار بسیار عظیمی بود. از سه ضلعی شروع کرد، سه ضلعی داخلی و خارجی، بعد شش ضلعی، بعد دوازده ضلعی، بعد بیست و چهار ضلعی، تا موقعی که واسطه عددی بین این دورا به دست آورد. نمی دانم تا کجا جلو رفت.

یاسی پور: در خارج، مقاله ای نوشته بودند در این مورد که برای محاسبه آن شانزده رقم - ظاهر آن رقم شانزدهم درست است و یک رقم آخر آن ایراد دارد - باید آن ضلعی محاطی و محیطی یک میلیون ضلعی باشد.

استاد شهریاری: هم داخلی، هم خارجی.

یاسی پور: تا آن شانزده رقم دربیاید. خیلی زیاد است!

استاد شهریاری: بله، کاشانی کارهایی کرده که هیچ کاری اصلاً قابل مقایسه با آن نیست. یکی از کارهایش حل معادله درجه سوم است. یعنی سینوس یک درجه را می خواسته پیدا کند و تا سینوس سه درجه را می دانست. سینوس سه درجه برحسب